

دیوان فرخی یزدی

غزلیات، قصاید، قطعات و رباعیات

با مقدمه و تصحیح:

مجید سلیمی

www.ketab.ir

سرشناسه	: فرخی یزدی، محمد، ۱۲۶۷-۱۳۱۸.
عنوان قراردادی	: دیوان
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان فرخی یزدی : غزلیات، قصاید، قطعات و رباعیات / با مقدمه و تصحیح مجید ملایی.
مشخصات نشر	: تهران : خسرو شیرین، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۱۳-۵۸-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیفا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian poetry -- ۲۰th century
شناسهٔ زود	: ملایی، مجید، ۱۳۴۲ - مصحح، مقدمه نویس
رد بنده سگره	: ۱۳۹۶ د ۹ / PIR۷۷۹۷
رده ی دیویی	: ۸۱۰/۶۲
شماره ثبت ملی	: ۵۰۵۶۰۴۷



انتشارات خسرو شیرین

نام کتاب: دیوان فرخی یزدی

با مقدمه و تصحیح: مجید ملایی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۱۳-۵۸-۶

تهران : خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان لبافی نژاد،

پلاک ۹۷ تلفن: ۶۶۴۱۲۵۶۳

میرزا محمد متخلص به فرخی و ملقب به تاج الشعرا، فرزند محمد ابراهیم یزدی در سال ۱۲۶۸ هـ.ش، در یزد متولد شد. تا حدود ۱۶ سالگی تحصیل کرد و فارسی و مقدمات عربی را آموخت. او قریحه شاعری خود را در دوران نوجوانی آشکار کرد؛ به دلیل اشعاری که علیه مدرّسان و مدیران مدرسه یزد می‌سرود، از مدرسه اخراج و به کارگری مشغول شد. در همان آغاز جوانی و پیدایش مشروطیت و تشکیل حزب دموکرات ایران، به عضویت حزب دموکرات یزد درآمد.

او در سال ۱۳۱۹ شمسی، به تهران آمد، و در روزنامه های آن زمان، مقالات و اشعار تندی علیه هیأت حاکمه و مخالفان آزادی نوشت که مورد توجه آزادی خواهان قرار گرفت.

فرخی شاعری مبارز و اندیشمند آزادخواه بود که یک عمر برای پیشرفت و عزّت و سربلندی کشور با مزدوران داخلی، ریسرندگان اجنبی مبارزه کرد و جان خود را فدا نمود. او از معدود افرادی است که تاریخ پرفراز و نشیب ایران به خود دیده است. مردی به صلابت و استواری کوه و آزاد ای، خلل ناپذیر که از دوران نوجوانی تا لحظه مرگ با دیواستبداد و شیاطین داخلی و خارجی جنگید.

نام فرخی چنان با واژه های مقدّس فداکاری، آزادیخواهی، میهن دوستی، استبدادشکنی و قانون مداری گره خورده است که محال است کسانی که با ادبیات سروکار دارند، به یکی از این واژه ها برخورد کنند و بلافاصله نام فرخی یزدی برایشان تداعی نشود. او همراه مردانی آزاده همچون ملک الشعرا بهار، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)، موسوی زاده و ... توانستند به این واژه های مقدّس عمق و معنا بخشند؛ از طرفی واژگانی نو مانند استقلال، قانون، آزادی، جمهوریت، حقوق مدنی و ... را وارد ادبیات معاصر و سیاسی نمایند.

فرخی اگر پاکباز و صادق نبود با اندکی عدول از خط مشی سیاسی و اهداف والای خود می توانست تا حدّ رسیدن به مقام وزارت پیش برود و صاحب مال و ثروتی هنگفت شود؛ ولی او با طبع بلند خود سالها آوارگی، فقر و زندان را تحمل کرد و دست از مبارزه با سرسپردگان و غارتگران خارجی و داخلی بر نداشت.

در سال ۱۲۹۳ شمسی تحت تعقیب انگلیسی ها قرار گرفت و به بغداد و سپس به کربلا و موصل رفت و بعد با پای برهنه به ایران برگشت. یک بار هم مورد حمله قفقازی ها قرار گرفت که چند گلوله به وی شلیک کردند، ولی به وی اصابت نکرد. او به فعالیتهای آزادیخواهانه خود ادامه داد تا این که در سال ۱۳۰۰ شمسی به انتشار روزنامه «طوفان» همت گماشت. او با نوشتن مقالاتی انتقاد آمیز و آتشین در آن روزنامه، به تحریک افکار و بی قانونی رفت. در دوره هفتم مجلس، مردم یزد او را به وکالت برگزیدند. فرخی در مجلس جزو جناح اقلیت بود که با هیأت حاکمه به مبارزه می پرداختند. روزنامه طوفان برای چندمین بار به حکم دولت توقیف شد و فرخی تحت فشار قرار گرفت.

همچنین گفته اند حاکم یزد «ضیغم الدوله» دستور داد تا لبهایش را با نخ و سوزن دوختند و او را به زندان افکندند. فرخی با دهان دوخته بر دیوار زندان نوشت:

به زندان نگرده اگر عمر، طی من و ضیغم الدوله و ملک ری
به آزادی ار شد مرا بخت یار برآرم از آزار استعماری دمار

پس از عزل ضیغم الدوله و به حکومت رسیدن «حاج فخر الماک» در یزد، فرخی مورد دلجویی و توفیق وی قرار گرفت.

نمونه ای از اشعار و مقالات او که در روزنامه های طوفان، پیکار، قیام، ستاره شرق، حقیقت، عصر انقلاب، طلوع آینه افکار و ... چاپ می شد این چنین است:

«طوفان» که ز توقیف برون می آید جان در تن ارباب جنون می آید
زین سرخ کلیشه کن حذر ای خائن اینجاست که فاش بوی خون

«هر خامه نگفت ناکسان را توصیف هر نامه نکرد خائن را تعریف
آن خامه ز پافشاری ظلم شکست آن نامه به دست ظالمان شد توقیف»

یا در سر مقاله شماره ۳۴ به عنوان «وظیفه کابینه آینده» گفته بود:
«آخر الامر تمایلات عامه و اکثریت پارلمان گویا مقدرات پیچ در پیچ کشور
ایران را، یک مرتبه دیگر در آغوش مستوفی الممالک انداخت. اکنون اوضاع
مملکت پریشان، مشکلات از حد افزون، غارتگران و مفتخوران مسلط بر خزانه
ملت، سیاست داخلی و خارجی تاریک...»

یا در بخشی از مقاله «وضعیت پوشالی» در شماره سه روزنامه قیام چاپ سال
۱۳۰۱ نوشته بود:

«... آیا بدبختی این ملت نیست که از پادشاه امروز ما [احمد شاه] اثرعلاقمندی
نسبت به مملکت دید، نمیرسد!... و اگر اطرافیانش دست نشاندۀ اجنبی و اغفال
کنندۀ او هستند، در صورتی که رفعاً رشد نموده و مالک عزم و ارادۀ خود
می باشد، خوب است هر چه زود حد را از دست اطرافیان نجات داده و به
آغوش باز ملت کاملاً مطمئن گرفت. مسأله است که آغوش ملت برای پادشاه
محکم ترین سنگرها و رفیع ترین قلاع است... مگر، گفته اند که: اعلیحضرتا، قوام
السلطنه و برادرش خیرخواه ملک و ملت نبوده؛ ترقی جامعه و حفظ حیثیت
مملکت را در نظر نداشته؛ میل و ارادۀ اجنبی را بقدر همه چیز می دانند؛
کوچک ترین علاقه به حفظ این کابینه از طرف اعلیحضرتا، خشم ملت را از
پادشاه و عدم رضایت از مقام سلطنت را ایجاب می نماید.»

در سال ۱۳۰۱ شمسی در مقاله «ابوالهول ارتجاع» می گوید: «فنا، ارتجاع هر
روز دائم التزاید، زندگانی با شرافت در این محیط مرگبار و مذلت خیز را غیرممکن
می سازد. عوامل دولت انگلستان در شرق عموماً، و در بین النهرین و ایران
خصوصاً، بی باکانه دو اسبه بر پیکر آزادیخواهان تاخته، دست های آلوده و ناپاک
خود را تا مرفق به خون پاک احرار رنگین می نمایند! از این پس تحصن در
سفارت - گرو کارگران - تشکیل هیأت متحده مطبوعات و ... نتیجه و ثمری ندارد.
یا باید مانند قائدين شجاع و فداکار اسلام (حسین^(ع))، مصعب ابن زبیر) با یقین به

مرگ و مغلوبیت، دامن شهامت و جانبازی به کمر استوار نموده با ایستادگی و استقامت در برابر ابوالهول خودسری و ارتجاع، سعادت و افتخار ابدی را در ریزش خون بی گناه خویش مشاهده نمود؛ یا این که مانند شیخ بزرگوار نصیرالدین طوسی بایستی از این شهر خاموشان و کشور سراسر ننگ و افتضاح رخت بر بسته، با کوشش فراوان هلاکوی صالحی به چنگ آورده، با مشت آهنین و شمشیر انتقام او دماغ ارتجاع را به خاک پستی و مذلت سائید.

فرخی سال ها از طرف عمال حکومت، مورد اتهام و تحت نظر و تعقیب و بازداشت قرار گرفت؛ تا این که سرانجام تصمیم گرفت در خارج از ایران به فعالیت های سیاسی خود ادامه دهد؛ به همین جهت از طریق شوروی به آلمان رفت و مدتی در نشریه‌ای به نام «پیکار» که صاحب امتیاز آن فردی غیرایرانی بود، افکار انقلابی خود را منتشر ساخت. در ملاقاتی با عبدالحسین تیمورتاش (وزیر دربار) در برلین، فریب وعده او را خورد و در سال ۱۳۱۲ هـ ش از طریق ترکیه و بغداد به تهران برگشت و بلافاصله تحت نظر قرار گرفت. در همان سال، قانون ضدکمونیستی در ایران و ممنوعیت فعالان احزاب و اتحادیه های کارگری به اجرا درآمد.

کارآگاهان مخفی شهربانی، فردی به نام «آقا ضای کاغذ فروش» را که مبلغی اندک و ناچیز از فرخی طلب داشت، مأمور ساختند. خانه ای جدید برای به زندان رفتن مجدد فرخی ساختند. مخالفان فرخی پرونده ای تحت عنوان «اسائه ادب به مقام سلطنت» تنظیم کردند. ابتدا به ۲۷ ماه و پس از تجدید نظر به سی ماه زندان محکوم شد و به زندان قصر منتقل گردید. پس از مدتی که فرخی در زندان انفرادی به سر برد بیمار شد و او را به بیمارستان زندان منتقل کردند. تا این که در ۲۴ شهریور سال ۱۳۱۸ هـ ش (در ۵۰ سالگی) با تزریق آمپول هوا او را به قتل رساندند. اگرچه گواهی رئیس زندان حاکی از فوت فرخی بر اثر ابتلا به مالاریا و نفريت است. آرامگاه فرخی نامعلوم است، ولی احتمالاً در گورستان مسگرآباد به‌طور ناشناس دفن شده‌باشد.

اوضاع اجتماعی و سیاسی دوران فرخی

دوران حیات پنجاه ساله فرخی یزدی مصادف با پادشاهی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، احمدشاه و رضا شاه بوده است.

نیمه دوم دوران قاجار را می توان دوران گذار از حکومت مطلقه پادشاهی و ارباب - رعیتی به دوران مدرنیته و قانونگرایی و حقوق مدنی مردم دانست. اقدامات اصلاح طلبانه امیرکبیر (صدراعظم دانشمند ناصرالدین شاه) در دوران کوتاه صدارتش که سه سال و سه ماه بود، زمینه را برای تحول و دگرگونی اوضاع اجتماعی در دوره های بعد فراهم کرد. برخی از این اقدامات عبارتند از: فرستادن عده ای از دانشجویان به اروپا برای کسب مهارت و دانش های جدید؛ دعوت از معلمان و استادان خارجی به غیر از کشور انگلستان و روسیه؛ تأسیس مدرسه عالی دارالفنون؛ تشویق و حمایت از ترجمه کتاب و چاپ روزنامه و در مجموع تلاش های همه جانبه جهت استقلال اقتصادی و توسعه صنعتی ایران.

گسترش اندیشه های فکری و اجتماعی، روشنفکران در میان مردم و انعکاس آن در روزنامه ها باعث شد که مردم در دوره مافردالدین شاه کم کم فریاد دادخواهی سر بدهند به طوری که مظفرالدین شاه را وادار نمود در تاریخ ۱۴ / ۵ / ۱۲۸۵ شمسی فرمان مشروطیت را صادر نماید.

مظفرالدین شاه ده روز پس از امضای قانون اساسی، مرگداشت و فرزندش محمد علی شاه به جای او بر تخت سلطنت نشست. در دوران کوتاه پادشاهی محمدعلی شاه که دو سال بیشتر نبود، حوادث تلخی در کشور روی داد. از آن جایی که وی تحت نفوذ دولت روسیه بود، به دلیل اختلافی که با نمایندگان مجلس داشت، دو سال پس از استقرار مشروطه، با تشویق سفارت روسیه دستور حمله به مجلس شورای ملی را صادر کرد. لیاخوف روسی فرمانده نیروهای قزاق به فرمان محمد علی شاه، بخشی از ساختمان مجلس را با گلوله های توپ تخریب کرد. همچنین به دستور او میرزا جهانگیر صوراسرافیل، ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ اعدام شدند. بعضی از نمایندگان مجلس مورد تعقیب قرار گرفتند و استبداد جای مشروطیت حاکم شد. آزادیخواهان در تهران و شهرهای بزرگ قیام کردند؛ از جمله ستارخان و باقرخان بیش از نه ماه در برابر دشمنان مشروطه مقاومت کردند.

سرانجام نیروهای مردمی هوادار مشروطه از اصفهان، بختیاری و گیلان راهی تهران شدند و محمد علی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد.

دردوره دوم مشروطه (۱۲۸۸ تا ۱۲۹۳ شمسی) اختلافات شدیدی بین طرفداران مشروطه به وجود آمد. مشروطه خواهان دو گروه بودند. گروه اعتدالیون که می خواستند دین را وارد حوزه سیاست نمایند و احکام اسلامی را در جامعه پیاده کنند و گروه دیگر دموکرات ها بودند که رهبر آنان سید حسن تقی زاده بود و اعتقاد به جدایی دین از سیاست داشتند. مداخله آشکار روسیه و انگلیس در اوضاع داخلی کشور باعث شد که نمایندگان مجلس نوپای مشروطه تصمیم بگیرند برای سروسامان دادن به وضعیت داخلی کشور، عده ای از کارشناسان امریکایی را برای اداره امور دارایی و کارشناسان فرانسوی را برای سروسامان دادن به امور دادگستری و کارشناسان سوئدی را برای بخش ژاندارمری دعوت به همکاری نمایند. این اقدام نمایندگان، دین انگلیس و روسیه را سخت عصبانی کرد، به حدی که روسیه ایران را تهدید کرد، نمایندگان مجلس زیر بار نرفتند، ولی صمصام السلطنه از ترس اشغال پایتخت توسط روس ها، مجلس شورای ملی را منحل کرد؛ تا این که مجلس شورای ملی دوره دوم چند روز پس از تاجگذاری احمد شاه (۱۲۸۷ شمسی) شروع به کار کرد.

از دیگر حوادث این دوران می توان به موارد ذیل اشاره نمود: آغاز جنگ جهانی اول؛ اعدام شیخ فضل الله نوری که از مخالفان مشروطه بود؛ خیابان نیسعلی دلواری در جنوب علیه انگلیسی ها؛ وقوع انقلاب روسیه علیه تزارها و خروج نیروهای روس از ایران؛ پایان جنبش دموکرات آذربایجان با قتل شیخ محمد باغچیبانی در تبریز؛ قرارداد وثوق الدوله مبنی بر تحت الحمایه شدن ایران به دولت انگلیس که به موجب آن انگلستان بر تشکیلات مالی و سیاسی نظارت داشته باشد که البته انتشار این قرارداد موجب مخالفت آزادیخواهان و شخصیت های سیاسی ایران شد و سرانجام با اوج مخالفت های مردم اجرای قرارداد متوقف ماند.

پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی توسط سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان، سید ضیاء، نخست وزیر و رضاخان فرمانده کل قوا می شود. طولی نکشید که به جهت اختلافاتی که رضاخان با سید ضیاء داشت، احمد شاه دستور داد تا سید

ضیاء به خارج از کشور تبعید و رضاخان نخست وزیر شود. از دیگر حوادث این زمان می توان از قیام میرزا کوچک خان و دکتر حشمت درگیلان و قیام کلنل محمد تقی خان پسپان در خراسان نام برد.

پس از تشکیل مجلس دوره پنجم در بهمن ماه ۱۳۰۲ شمسی، رضا خان و حزب تجدد به رهبری داور، تیمور تاش و تقی زاده، تدین و حزب سوسیالیست به رهبری سلیمان میرزا اسکندری تلاش کردند، همانند ترکیه نظام جمهوری تشکیل دهند؛ ولی آیت الله مدرس با تشکیل حکومت جمهوری مخالفت کرد و گفت: «این جمهوری بر اراده ملت نیست، بلکه انگلیسی ها می خواهند آن را به ملت تحمیل نمایند. اگر واقعاً نامزد کاندیدای ریاست جمهوری فردی آزادیخواه و ملی بود، حتماً با او موافقت می کردم و از هیچ کمک و مساعدتی دریغ نمی ورزیدم.» سرانجام با مخالفت نمایندگان اقلیت مجلس و روحانیون و عده ای از مردم با طرح جمهوری، رضاخان و هوادارانش عقب نشینی کردند.

با توجه به چنین اوضاع اجتماعی و سیاسی نابسامانی که به اختصار گفته شد، تا حدودی می توان حدس زد که مبارزان آزادیخواهی همانند فرخی یزدی برای نجات کشور و مردم به چه ورطه های تاریکی قدم نهاده بودند.

در روزگاری که کشورهای سلطه گر و بی دریغ برای غارت و تجاوز به کشورهای ضعیف با یکدیگر رقابت و جدال می کردند در سرزمینی که زمامداران بی کفایت و نالایق، از خود اراده ای ندارند و باریچه های بیگانگان هستند و وزرای خائن و وطن فروشی که فقط به منافع شخصی خود فکر می کنند و راه خیانت و چپاول را برای سلطه گران هموار می کنند و روحانیونی که یا وابسته به حکومت هستند و یا غرق در اوهام و خرافات و خیالات کهنه و پوسیده هستند و با هرگونه نواندیشی و پیشرفت جامعه مخالفت می کنند، فریاد دادخواهی سردادن و دفاع از حق و حقوق مردم، شهامت و شجاعتی علی وار می خواهد.

آگاه کردن مردمی بی سواد و فقیر و غفلت زده که نه می توانند و نه می خواهند بفهمند و از ابتدایی ترین حقوق انسانی و مدنی خود غافل و محرومند، کاری بسیار دشوار و تا حدودی غیر ممکن است که نه تنها جسم و روح را فرسوده و پریشان می کند، بلکه انسان را خسته و درمانده و همانند حضرت

عیسی^(ع) روانه بیابان می کند.^۱ مردمی که نمی دانند دورانِ رمه بودن آنان و شبانی زمامداران سپری شده است و همیشه منتظرند که فریادرسی به دادِ آنان برسد و آنان را به گفتهٔ دکتر علی شریعتی از دستِ مثلثِ شوم «فرعون، نمرود و بلعم باعور» که نمایندهٔ استکبار، استثمار و استحمار در هر دوره ای هستند، نجات بدهد. و البته طولی نمی کشد که خودشان دوباره با رفتارهای حقارت آمیز و گرنش های پی در پی در برابر زمامداران جدید، فرعونِ قوی تر و نمرودی حریص تر و بلعمی مکارتر می سازند و به پرستش آنها رو می آورند و پس از مدتی که از شدت فقر و مذات، کارد به استخوانشان رسید به سراغ فریادرس و ناجی دیگری می روند و این دور باطل را همچنان ادامه می دهند.

در چنین محیط ماییت زده و بلا خیز و ذلت باری، اگر دهها فرخی فریاد آزادیخواهی و قانوننشان بود، خواهی سربدهند، سودی نخواهد داشت، زیرا مخاطبان آنان، صاحب منباز هستند که مست مقام، شهرت و ثروت هستند و گوش شنوایی ندارند؛ به فرمودهٔ قرآن: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۲ (به جان تو! پیامبر) سوگند که آنان در مست خود سرگردان بودند). اکثریت مردم نیز که سر در لاک خود فروبرده اند و مورچه وار شده و روز سرگرم کسب لقمه ای نان به هر قیمت هستند که نه می توانند و نه می توانند بفهمند و مصداق آیهٔ «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۳ (آنها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراه ترند) هستند. آن گروه اندکی هم که این فریادهارا می شنوند، واز او بی نابسامان محیط اطراف خود آگاهند، کاری نمی توانند انجام بدهند؛ در نتیجه یا به گوشه ای می خزند و دم بر نمی آورند، یا ترک وطن می کنند و یا از شدت غم و اندوه دیق می کنند.

آشنایی من با اشعار فرخی یزدی به دوران دبیرستان در سال ۱۳۶۰ شمسی بر می گردد. زمانی که در بارهٔ اشعار آزادیخواهانهٔ «نسیم شمال» با یکی از همکلاسی هایم صحبت می کردم، او دیوان فرخی یزدی را به من معرفی کرد. از آنجایی که

۱- زاحمقان بگریز چون عیسی گریخت صحبت احمق بسی خونها که ریخت

۲. سوره الحجر، آیه ۷۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

تهیه کتاب برایم مقدور نبود، آن را یک هفته ای به عنوان امانت از او گرفتم؛ با دقت خواندم و در دل گریستم. تا آن که در دوران دانشجویی، دیوان اشعار او را به دست آوردم که مرحوم «حسین مکی» با مقدمه طولانی و خونبار خود، حق مطلب را به خوبی ادا کرده بود. سالهاست هر وقت که اشعار - یا بهتر بگویم سوگنامه - فرخی یزدی را می خوانم، از مظلومیت او متأثر می شوم و از شجاعت و غیرت او غبطه می خورم. آیا مظلومیتی از این بالاتر که پس از یک قرن به جز اقلیتی از اهل کتاب و قلم - اکثر مردم به درستی او را نمی شناسند؟! و جای بسی شگفتی و تأسف است که آن مظلوم تاریخ معاصر و دیگر همزمان شهیدش هیچ سهمی از این همه همایش ها و بزرگداشت ها ندارند. در هر حال از آن روزی که با این آزادمردان تاریخ معاصر آشنا شده ام، تا کنون هرگاه با واژه هایی همچون وطن دوستی، آزادیخواهی، قانونمداری، عدالت خواهی و پیشرفت جامعه برخورد کرده ام، بلافاصله نام و یاد آن آزادمردان مبارز برایم تداعی می شود.

خداوند بزرگ آنان را قرین رحمت خود قرار بدهد.

مجیدملایی